

سیاسنیو

مجموعه داستان

محمد رضا صفدری



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

داستان‌ها

۷	سیاسنبو
۱۹	اکوسپاه
۳۹	علو
۱۱۱	کوچه کرمانشاه
۱۳۳	چاقوی دسته قرمز
۱۴۹	سنگ سپاه
۱۷۳	دو رهگذر

سیاسنبو*

چند روز بعد، جسد ورم کرده پدر از دریا بالا می آید و خانه به دوشی شروع می شود. عمویت، السنو، می رود آبادان تو شرکت نفت کار پیدا می کند، تو و مادر هم می روید. تازه پایه راه شده ای، و مادر شب ها با قلا پخت می کند و صبح تو خیابان می فروشد. اگر یادت باشد، نگاه دریده شاگرد شو فرها را می بینی که از چاک پیراهن مادر می رود پایین. یا وقتی می خواهند یک قرانی را بهش بدهند دستش را فشار می دهند و زیر لب چیزی می گویند و مادر، رو ناچاری، از جلو قهوه خانه بلند می شود می رود جای دیگر. اما کجا؟ هر جا برود لاشخورها نشسته اند. دوره چاقو و پنجه بکس است، دوره لات ها و غوره ها و فرنگی های مست.

فرنگی ها تو جنوب بار انداخته اند، و هر وقت «گل»^۱ شان بلند شود، روی زن ها می خوابند و تو خانه های مردم می چلانند^۲، و هر کاری دل شان بخواهد می کنند، شهر بی دروازه است. هر کی هر کی است. چند تا فرنگی زنده زشت **مادرت** را زیر چشم کرده اند. چند بار هم می آیند دم خانه تان و به عمویت می گویند زنی می خواهند که آشپزی شان کند. خودشان نمی گویند، یک سیاسنبو را جلو می اندازند تا با «السنو»

* صفتی است برای تحقیر سیاهان در جنوب. سمبوک [به فتح «سین»] و سنگر [به ضم «سین» و «گاف»] هم گفته می شود.
۱. گل به ضم «گاف».
۲. چلانیدن به ضم «چ» هجوم آوردن.

گفت و گو کند. وقتی عمویت می گوید نه، می گذارند می روند.

و این می گذرد تا چند شب دیگر که فرنگی ها بی هوامی ریزند تو کپرآباد. چهارتا هستند، و هر چهارتا شان هم مست. هوا شرجی است و زمین از زور گرما ورم کرده است و تو بیابان تا چشم کار می کند کپر است و اتاقک هایی که با حلبی و مقوا ساخته اند. صدا نمی آید. همه خسته و خاموش پشت کپر ها نشسته اند خودشان را باد می زنند. عمویت سرک می کشد و تو تاریکی خیره می ماند. می بیند فرنگی ها جلو کپر می ایستند. انگار دستگیرشان می شود که کپر خالی است؛ چون به زبان خودشان چیزی می گویند و غرولند می کنند، بعد می آیند پشت کپر. تا مادر بیاید از زیر دست شان جست بزند، فرنگی چاق میج دستش را می گیرد می پیچاند. السنو می آید جلو که مادر را از چنگ شان در بیاورد، فرنگی چاق پا پشت پایش می اندازد و هر دو زمین می خورند.

«بی ناموس، ولش کن!»

السنو می زند بن گوش فرنگی چاق. زن و مرد از پشت کپر ها بلند می شوند، اما هیچ کس زهره نمی کند بیاید جلوشان را بگیرد. فرنگی ها چاقو می کشند و عمویت را به مشت می گیرند. تو گوشه ای افتاده ای و جیغ می کشی. می بینی که مرد ران کلفتی مادرت را به سینه کپر چسبانده. مادر دست و پا می زند. آن سه تا السنو را روی زمین دراز کرده اند که خالو «منو» اکوسپاه و ناخدا چوب به دست می آیند به کمک السنو.

«دیوٹ ها، مگه غریب گیر آوردین؟»

«مگه ما کرمون بیل خورده، یا الله!»

همین که مردها دست گرمکی می کنند و چوب برمی دارند، فرنگی چاق که شلوارک پوشیده و ران سرخش دیدار آمده، با تپانچه تیر هوایی در می کند. زن ها شیون می کنند، کل می زنند، و فرنگی چاق دشنام می دهد و باز تیر در می کند. این بار راست راستکی مردها را نشان می گیرد. زن و مرد می دوند